

دکتر ولی‌الله ملکوتی‌فر  
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی سبزوار

## کاربرد اصول عملیه و رابطه آن با قواعد فقه

### چکیده

تبیین کاربرد اصول عملیه و رابطه آن با قواعد فقه از مقوله‌هایی است که می‌تواند در استنباط احکام فقهی نقش بسزایی ایفا کند. در مقاله حاضر پس از واژه‌شناسی اصول عملیه و قواعد فقه از کاربرد هر یک به طور جداگانه سخن رفته و رابطه اصول عملیه با قواعد فقه مورد بررسی قرار گرفته است. قواعد فقه جنبه استقلالی دارد به خلاف اصول عملیه که جنبه آلی دارد، قواعد فقه دلیل اجتهادی و اصول عملیه دلیل فقاهتی است. مرتبه اصول عملیه متأخره از قواعد فقه است. اصول عملیه خلأ منطقه الفراغ را پر می‌کند.

### کلید واژه:

اصول عملیه، قواعد فقه، رابطه اصول عملیه با قواعد فقه، دلیل اجتهادی، دلیل فقاهتی.

## مقدمه

قبل از ورود به بحث لازم است واژه اصول عملیه و سپس واژه فقه را به طور مختصر بررسی کنیم.

اصول عملیه: اصل در لغت، بخشی از یک چیز است که سایر بخشهای آن چیز بر آن بنا می‌شوند. محمدتقی حکیم درباره معنی لغوی اصل می‌نویسد:

«ما یرتکز علیه الشیء و ینی» (حکیم، محمدتقی، الاصول العامه لفقہ المقارن، ص ۳۹).

## معنی اصل در اصطلاح

علامه حکیم در ادامه بحث می‌نویسد: اصل در اصطلاح فقها و اصولیین در یکی از معانی پنجگانه زیر به کار می‌رود:

۱- اصل در برابر فرع مثل این که باب قیاس گفته می‌شود؛ خمر اصل برای نبیذ است، یعنی حکم نبیذ از حکم خمر استفاده می‌شود.

۲- اصل به معنی راجح و ظاهر، مثل این که می‌گویند: حقیقت، اصل مجاز است. یا اصل حقیقت است یعنی هنگامی که امر مردد باشد میان این که کلامی را به معنی حقیقی آن یا بر معنی مجازی آن حمل کنند، حمل بر حقیقت اصل است یعنی رجحان دارد و حقیقت، معنی روشن و ظاهر کلام است.

۳- اصل به معنی دلیل یعنی کاشف از چیزی و راهنمای بدان چیز، مثل این که برای اثبات حکمی می‌گویند اصل در این حکم کتاب است.

۴- اصل به معنی قاعده، یعنی پایه‌ای که چیزی روی آن قرار بگیرد. مثل قول رسو الله ﷺ که: «بنی الاسلام علی خمسہ اصول» اسلام بر روی پنج پایه بنا شده است.

۵- اصل به معنی آنچه برای تشخیص پاره‌ای از احکام ظاهری یا تشخیص وظیفه مکلف در جایی که به حکم واقعی دسترسی نیست، قانون‌گذاری شده است مانند استصحاب، اصل

برائت و... (همو، ص ۳۹، ۴۰).

## اقسام اصل عملی

الف) اصل عملی حکمی: آن است که برای بیان حکم ظاهری به کار می‌رود، مانند قاعده طهارت که در مواردی شبهات حکمیة یعنی جایی که طهارت و نجاست شیء مشتبه بوده و منشأ شک تردیدی است که در صدور حکم از طرف شارع مقدس داریم.

ب) اصل عملی موضوعی: آن است که منحصرأً برای بیان موضوع حکم به کار می‌رود مانند: «اصل صحت» قرعه (اگر آن را اصل بدانیم) اصل عدم، اصل حظر، اصل اباحه.

ج) سوم اصلی است که هم می‌تواند مثبت حکم باشد و هم مثبت موضوع مانند: اصالة الطهارة، اصالة الحلیة، اصالة الحظر، اصالة الاباحه، اصالة العدم، اصالة عدم الدلیل دلیل العدم، اصالة نفی الاكثر، که به هنگام تردید بین اقل و اکثر جاری می‌شود و اصل اولویت دفع مفسده بر جلب منفعت (آشتیانی، میرزا محمدحسن، بحرال فوائد فی شرح الفرائد، ج ۱، ص ۳).

## تعریف اصل عملیه

مرحوم آخوند در تعریف اصول عملیه می‌نویسد: «و هي التي ينتهي اليها المجتهد بعد الفحص و اليأس عن الظفر بدليل» (جزایری مروج، سید محمدجعفر، منتهی الدرایه فی توضیح الکفایه، ج ۵، ص ۱۴۷).

از تعریف فوق چند نکته می‌توان استفاده کرد:

### نکته اول:

مرتبه اصول عملیه متأخر و بعد از دلیل است چرا که می‌فرماید پس از فحش و یأس از یافتن دلیل، نوبت به اصل می‌رسد چون موضوع اصل عملی (شک در واقع) متوقف بر عدم دسترسی به دلیل است و با وجود دلیل، اصل موضوعیت ندارد (حتی بعداً) از مقدمه‌ای که مرحوم شیخ اعظم پیش از بحث از قطع و ظن و شک آورده نیز متأخر بودن اصل (شک) از دلیل (قطع و ظن) استفاده می‌شود (انصاری، مرتضی: فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲).

ایشان می‌فرماید:

برای استنباط احکام شریعت و تعیین تکلیف بندگان صورتهای زیر متصور است:

اول: به خاطر وجود دلایل یقین آور نسبت به حکم شرعی قطع حاصل است و هیچ گونه تردیدی وجود ندارد، مثل آن که با وجود آیات صریح بر حرمت شرب خمر تردیدی در حکم آن باقی نمی ماند در این صورت وظیفه شخص عمل به قطع خویش است زیرا که قطع حجیت ذاتی دارد.

دوم: دلایل موجود اگر چه یقین آور نیست، نسبت به حکم شرعی ظن ایجاد می کند، دلایل گمان آور در اثبات حکم شرعی ارزشی ندارد مگر آن که اعتبار دلایل مزبور را شارع مقدس اثبات کرده باشد که در این صورت وظیفه عمل به مدلول آنهاست.

ارزش برخی از دلایل گمان آور را شرع اثبات کرده است، مانند خبر واحد عادل یا ظواهر آیات قرآن مجید که دلایل آنها به دلیل صراحت تام، ظنی و فقط برای انسان گمان آور است این گونه دلایل ظنون معتبر شرعی اند و فقیه در استنباط احکام شرعی موظف است به آنها عمل کند در سایر موارد با وجود دلایل گمان آور چون شرع مقدس دلایل مذکور را تأیید نکرده، شخص به حالت شک و تردید می ماند و وظیفه او همانند صورت سوم خواهد بود (همو، همانجا).  
علامه حیدری در این رابطه می نویسد:

شکی نیست که شارع می تواند بعضی از ظن ها را معتبر بداند و هیچ کس در این مسأله، نظر مخالف نداشته و اعتبار بعضی از ظن ها را محال نمی داند جز این قبه که دلیل وی ضعیف است و ما به بیان و رد دلیل او نمی پردازیم (ابن قبه از علمای اهل سنت بوده که بعدها شیعه شده است وی اعتقاد دارد که حجیت ظن امکان ندارد چون اگر ظن در فروع معتبر باشد لازمه اش آن است که در اصول نیز معتبر باشد. هم چنین بعضی از ظن ها ما را به مفسده می اندازد که معتبر دانستن چیزی که به مفسده می اندازد، قبیح است) بخصوص بعد از این که یقین پیدا کردیم حجیت برخی ظنون خاص نه ظن مطلق نزد شارع مسلم و ثابت است.

«ظن خاص عبارت است از هر ظنی که دلیل بر حجیت و اعتبار آن ظن وجود داشته باشد مانند خبر واحد ثقة و ظاهر قرآن و در مقابل ظن مطلق قرار دارد».

سوم: در خصوص موضوع هیچ گونه دلیل معتبری از منابع چهارگانه فقهی وجود ندارد که

برای شخص تعیین تکلیف نماید یا اصلاً دلیلی نیست یا این که دلیل هست ولی فاقد اعتبار شرعی است و یا با وجود اعتبار، مجمل و یا دچار معارض است در اینگونه موارد که شخص دچار تردید می‌گردد شرع مقدس دستورالعملی راهگشا فراروی مکلفین قرار داده تا تکلیف شرعی هر چند به طور موقت، مشخص شود، دستورالعمل مزبور عبارت از عمل به اصولی است که اصول عملیه نامیده می‌شود (حیدری، علی‌نقی: ترجمه اصول استنباط، ص ۲۰۰).

### نکته دوم:

نکته دیگری که از تعریف مرحوم آخوند استفاده می‌شود این است که گر چه در نگاه اول اصول عملیه داخل در مسائل اصولی نمی‌شود زیرا کاربرد اصول عملیه بیش از تعیین تکلیف برای کسی که دسترسی به حکم شرعی واقعی ندارد نمی‌باشند و در طریق استنباط واقع نمی‌شود تا احکام کلی فرعی را بتوان از آن استنتاج کرد به عبارت دیگر اصول عملیه خلأ ناشی از عدم کفایت یا سکوت دلایل موجود در منابع فقه را جبران می‌کند و مکلفین را از حیرانی و سرگردانی نجات می‌دهد.

لذا مرحوم آخوند قواعد اصولی را تعمیم می‌دهد و آن را شامل مواردی که مجتهد بعد از فحص از دلیل و نیافتن دلیل به آن می‌رسد قرار می‌دهد تا این که اصول عملیه در مسایل اصولی داخل شود (جزایری: منتهی الدرایه، ج ۵، ص ۱۴۷).

از آنجا که مرحوم آخوند قواعد اصولی را شامل مواردی می‌داند که مجتهد بعد از فحص و یأس از دلیل به آن رجوع می‌کند، بنابراین در تمام ابواب فقهی از طهارت تا دیات جاری می‌شود و اختصاص به یک یا چند باب فقهی ندارد. بلکه هر وقت فقیه از یافتن دلیل مأیوس شود به قواعد اصولی تمسک می‌جوید.

### نکته سوم:

تعریف مرحوم آخوند از اصول عملیه جامع افراد است که در نکته دوم بیان شد و اینک می‌گوییم این تعریف مانع اغیار نیز است، زیرا قواعد فقهیه مانند قاعده «ما یضمن بصحیحه

یضمن بفاسده» داخل در تعریف نشده چرا که فقیه بعد از فحص و یأس از دلیل به قواعد فقهی نمی‌رسد چون قواعد فقهی شامل مشکوک‌الحکم آنگونه که اصول عملیه شامل می‌شد، نمی‌شود بلکه قواعد فقهی احکامی کلی است که فقیه در ابتدا به آنها رجوع می‌کند (حسینی یزدی فیروزآبادی، سید مرتضی: عنایة الاصول فی شرح الکفایة الاصول، ج ۴، ص ۴).

#### نکته چهارم:

مطلب دیگری که از تعریف مذکور استنباط می‌شود اشاره به تفاوت بین امارات و اصول عملیه است.

تعریف اماره: آنچه کاشف و حاکی از واقع باشد اماره خواهد بود چه معتبر باشد مانند خبر عادل چه غیر معتبر باشد مانند خبر فاسق.

تعریف اصل: آنچه کاشف و حامی از واقع نباشد بلکه فقط جاهل برای رفع جهل و سرگردانی است. بدون این که گوشه چشمی به واقع داشته باشد مانند قاعده طهارت، قاعده حلیت قاعده برائت و مانند آن.

مواردی که حاکی و کاشف از واقع می‌باشد اما شارع بخاطر این مسأله آنها را معتبر ندانسته است نیز اصل عمل هستند. مثلاً درباره استصحاب چنین ادعایی شده است (فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول ذیل کلمات اصل و اماره).

#### قواعد فقه

در تعریف قواعد فقه می‌توان گفت:

«هی احکام عامه فقهیه تجری فی ابواب مختلفه» (مکارم شیرازی، ناصر: القواعد الفقهیه، ج ۱، ص

۲۳).

قواعد فقهی، احکام فقهی عمومی است که در ابواب مختلف جاری می‌شود. از تعریف بالا، نکته‌هایی به دست می‌آید:

۱- قواعد فقهی اخص از مسایل اصولی است چون برخی از قواعد فقهی به باب خاص

اختصاص دارد مانند قاعده طهارت که فقط در ابواب طهارت و نجاست جاری می‌شود و مانند قاعده «لا تُعَاد» که فقط در ابواب صلاه به کار می‌رود و قاعده «ما یُضْمَن و ما لا یُضْمَن» که در ابواب معاملات به معنی الاخص جاری می‌شود.

و برخی دیگر از قواعد فقهی گر چه در بیشتر یا تمام از ابواب فقهی به کار می‌رود مانند: قاعده «لا ضرر». قاعده «لا حرج» ولی در فقه حول موضوعات خاصی یعنی موضوعات ضرری و حرجی دور می‌زند.

بر خلاف مسایل اصولی که یا اصلاً شامل حکم شرعی نمی‌شود بلکه فقط در طریق استنباط واقع می‌شود مانند بیشتر مسایل اصول و یا متضمن حکم شرعی شود مانند برائت شرعی که در هر جا که نصی نباشد جاری می‌شود بدون این که به موضوع خاصی اختصاص داشته باشد.

۲- قواعد فقه اعم از مسایل فقهی است زیرا قاعده فقهی، فرمولی بسیار کلی است که منشأ احکام محدودتر واقع می‌شود و اختصاص به یک مورد خاص ندارد، بلکه مبنای احکام مختلف و متعدد قرار می‌گیرد.

خلاصه کلام هر گاه در احکام واقعی و ظاهری موضوع حکم، امری خاص و معین باشد، مانند وجوب نماز و روزه و یا صحت رهن و بیع، آن حکم را مسأله فقهی می‌نامند و چنانچه موضوع حکم، عام و کلی و منطبق بر موارد متعدد باشد به نحوی که حکم همه آن موارد متعدد باشد به نحوی که حکم همه آن موارد در قضیه یک جا بیان شود مانند: «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» آن را قاعده فقهی می‌گویند.

۳- از بیان دو نکته گذشته نتیجه می‌گیریم که قواعد فقه مانند برزخی است بین اصول و فقه چرا که قواعد فقه از مسایل اصول خاص تر و از مسایل فقهی عام تر است.

۴- قاعده فقهی حکم کلی شرعی است ولی مسأله اصولی حکم شرعی نیست و فقط قاعده کلی است (همان با دخل و تصرف).

## کاربرد اصول عملیه

شهید صدر بحث‌های علم اصول را به دو نوع تقسیم می‌کند:

نوع اول: عناصری که در استنباط احکام بر اساس دلیل با هم اشتراک دارند که به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- دلیل لفظی ۲- دلیل برهانی ۳- دلیل استقرائی

نوع دوم: عناصری است که در استنباط احکام بر اساس اصل عملی با هم اشتراک دارند، تحت چهار عنوان مطرح می‌شود.

۱- قاعده عملیه اساسیه

۲- قاعده عملیه ثانویه

۳- قاعده منجزیت علم اجمالی

۴- استصحاب

کاربرد اصول عملیه در نوع دوم است چراکه اصول عملیه زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که در منابع چهارگانه فقه دلیلی برای حل مشکل وجود نداشته باشد و هیچ کدام از ادله سه‌گانه مطرح شده (لفظی، برهانی، استقرائی) موجود نباشد که در این وضعیت دو حالت پیش می‌آید (صدر، محمدباقر: المعالم الجدیدة للاصول، ص ۱۷ به بعد).

۱- مسأله پیش آمده مسبوق به سابقه متقن و معلومی است، در این حالت مادام که دلیل قطعی بر نفی سابق به دست نیامده، قاعده استصحاب جریان می‌یابد. برای مثال، از پیش می‌دانستیم که فلان ملک مشخص متعلق به «الف» است چندی بعد از سوی شخص دیگری که مدعی بر ملک مذکور است، مدارک مشکوک و غیر قابل ارائه می‌شود که حاکی از انتقال ملک به شخص «ب» است. در این حالت چنانچه نزاع و مرافعه‌ای رخ دهد، در مقام حل و فصل این خصومت که موضوع اصلی آن دوران امر بین مالکیت یقینی و قطعی سابق «الف» و حقوق مالکیت «ب» به نحو مشکوک و غیر قاطع است با استناد به اصل عملی استصحاب حکم بر بقای مالکیت «الف» و رد ادعای «ب» می‌کنیم.

۲- مسأله مورد تردید مسبوق به سابقه معلوم و مشخصی نیست. در این فرض دو حالت



متصور است:

الف: شک و تردید مربوط به اصل تکلیف و یا حکم است.

ب: تردید مربوط به متعلق تکلیف و به اصطلاح علمای اصول «مکلف به» است. در حالت

«الف» اصولاً این تردید وجود دارد که آیا در مورد مسأله حادث حکمی وجود دارد یا

خیر؟

یعنی در واقع اصل تکلیف مورد تردید است. برای نمونه در مورد مسأله جدیدی مانند استعمال دخانیات که حالت سابق آن معلوم و متقن نیست. تردید می‌شود که آیا حکم حرمت بر آن جاری است یا خیر؟ در این حالت با تمسک به اصل برائت بر مباح بودن و حرام بودن استعمال سیگار حکم می‌کنیم.

در حالت «ب» اصل تکلیف روشن است و متعلق تکلیف یا مکلف به که در واقع همان اجرای تکلیف است مورد شک و تردید قرار می‌گیرد. در این حالت گاهی اصل تخییر و زمانی اصل احتیاط حاکم است.

اجرای اصل تخییر در مورد دوران امر بین «محدورین» است یعنی آنجا که مکلف نمی‌تواند با انجام دادن همه شقوق متعلق تکلیف و وظیفه واقعی را به طور یقین ادا کند ولی مجرای اصل احتیاط جایی است که جمع شقوق به منظور ایفای تکلیف میسر است مثال‌های زیر مطلب را روشن خواهد کرد.

فرض کنید دو نفر در زمان واحد در حال غرق شدن هستند، هر مسلمانی در این زمان تکلیف دارد تا حد توان برای نجات دادن جان مسلمان دیگر تلاش کند، در این صورت اگر دو غریق با هم برابری داشته باشند و وجه ترجیحی بین آنان نباشد و فقط نجات یکی از دو نفر ممکن باشد، شخص ناظر مخیر است که به انتخاب خود یکی از دو نفر را از مرگ نجات دهد و بدین ترتیب تکلیف شرعی و اخلاقی خود را ایفا کند.

در مثال بالا، مکلف نمی‌توانست با نجات دادن هر دو غریق به طور متقن تکلیف واقعی را امتثال کند ولی چنانچه از میان دو شیشه موجود، یقین داشته باشیم که یکی محتوی مشروب

الکلی و دیگری آب آشامیدنی است، برای مکلف میسر است که با اجتناب از هر دو از ارتکاب حرام «نوشیدن مشرب الکلی» به طور یقین مصون بماند در این حالت اصل احتیاط حاکم است (محقق داماد، مصطفی: قواعد فقه، ج ۱، ص ۳۱).

در موارد زیر اصول عملیه به کمک مجتهد شتافته و از او دستگیری می‌کند.

۱- در استنباط احکام مواردی پیش می‌آید که شخص مجتهد در کتاب و سنت و اجماع و عقل دلیل کافی نمی‌یابد در این وضعیت، مجتهد به مقتضای زمان و مکان و به کمک اصول عملیه خلأ ناشی از عدم کفایت یا سکوت دلایل موجود در منابع فقه را جبران می‌کند در واقع اجتهاد بدون اتکا به این اصول پویای و زاینده خود را از دست داده نمی‌تواند در مقابل معضلات و مشکلات روزافزونی که به مقتضای زندگی و آثار و تبعات مترتب بر آن حادث می‌شود پاسخ شایسته‌ای را ارائه کند.

۲- واقعیت این است که عمده‌ترین خطوط و محورهای حرکت‌های فردی و اجتماعی جامعه اسلامی در فقه اسلام ترسیم شده و منابع چهارگانه «کتاب، سنت، عقل، اجماع» ابزارهایی برای ساخت این محورها و خطوطند. اما با وجود این که دین اسلام، آخرین و کاملترین ادیان است تعیین تکلیف برای هر دو مورد خاص و استنباط حکم مشخص آن چیزی نیست که در آغاز قابل تدارک و پیش‌بینی باشد. به این سبب در فقه غنی شیعه اجتهاد پویا برای مواجهه مؤثر با مشکلات و پیچیدگی‌های جدید فردی و اجتماعی رسالت و کاربرد مهم وسیعی دارد و در این زمینه اصول عملیه همچون ابزاری مناسب و بسیار کارآمد مورد استفاده مجتهد قرار می‌گیرد.

۳- در مورد قانون‌گذاری نیز این ضرورت در قالب و شکل‌گیری تجلی می‌کند. قانون محصول فکر جمعی حقوق دانان دانشمندان یک مقطع از تاریخ ملت‌هاست که با توجه به منافع و خواسته‌های مؤثر عمومی یا گروه‌ها و اقشار اجتماعی حاکم برای تنظیم روابط حقوقی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بین دولت‌ها و مردم و آحاد مردم با یکدیگر تدوین می‌شود. این مقررات، سرانجام هر اندازه دوراندیشانه و جامع و کاملتر تنظیم شده باشد با تکامل حیات اجتماعی، روزی کهنه و منسوج می‌شود، نوسازی مجموعه‌های

حقوقی و حک و اصلاح قوانین و نظامهای حقوقی مختلف دقیقاً از این دیدگاه قابل توجیه و تبیین است.

۴- مجریان قانونهای مدون به ویژه قاضی و دادرسان ممکن است هنگام فصل خصومتها با اجرای مقررات جزایی با مصادق و مواردی برخورد کنند که در مورد آنها حکم صریحی در مجموعه‌های حقوقی یافت نمی‌شود در چنین وضعیتی آیا مجریان قانون و دادرسان می‌توانند با تمسک به عدم وجود قانون یا حکم مشخص از حل و فصل خصومات امتناع و استنکاف ورزند یا خیر؟ (همو، ج ۱، ص ۳۲)

امروز کلیه مجامع حقوقی پذیرفته‌اند که قاضی و دادرسان در این گونه بن‌بست‌ها باید به هر طریق ممکن حکم مناسب با مورد را با استفاده از روح قوانین و رویه‌ها و سوابق و نظریات حقوقی بیابند و مشکل پیش آمده را بر اساس آن حل کنند.

پیش از این به موجب ماده سه قانون آئین دادرسی مدنی ایران در هیچ حالتی حاکم نمی‌توانست بدون داشتن عذر موجه از رسیدگی به پرونده استنکاف ورزیده امتناع کند و در مواردی که به علت سکوت، تناقض و اجمال و ابهام قانون، حکم صریح قضیه مطروح بیان نشده بود، قاضی ملزم بود با استناد به اموری از قبیل جهت‌گیری‌های عمومی و قوانین مربوط با روح آنها و یا تمسک به قواعد و اصول مسلم قضایی و حتی در مواردی استناد به عرف قضایی و اجتماعی نسبت به موارد، تصمیم متقاضی اتخاذ کند، قانون اساسی ایران در اصل ۱۶۷ در این باره می‌گوید: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعواری در قوانین مدونه بیاید و اگر نیاید با استناد به فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد».

از آنچه گفته شد نتایج زیر حاصل می‌شود:

الف: در حالت بلا تکلیفی و عدم دستیابی به دلایل روشن و صریح در منابع چهارگانه فقه به اصولی می‌توان استناد و تمسک کرد که از نظر شارع مجاز است.

ب: استناد به اصول عملیه در صورتی ممکن و مجاز است که هیچ راه دیگری برای استنباط منظور واقعی شارع و قانونگذار وجود نداشته باشد.

ج: احکامی که از راه استناد به اصول عملیه به دست می‌آید از نظر اعتبار در حدی پایین‌تر از احکام متکی به علم یا ظن معتبر قرار دارد و در مقام تراحم بین حکم واقعی و حکم ظاهری بی‌گمان حکم واقعی مقدم است بنابراین گفته‌اند: «الاصْلُ دَلِيلٌ حَيْثُ لَا دَلِيلَ» (همو، ج ۱، ص ۳۳)

## رابطه اصول عملیه با قواعد فقه

از آنچه گفته شد می‌توان به مطالب زیر دست یافت:

- ۱- از قواعد فقه در علم فقه بحث می‌شود بنابراین همانند فقه جنبه استقلالی دارد که وظیفه مکلفین در احکام تکلیفی و وضعی را مشخص می‌کند و همانند مسایل فقهی هم مجتهد و هم مقلد از آن در به دست آوردن حکم شرعی استفاده می‌کنند بر خلاف اصول عملیه که جنبه آلی دارد و همانند سایر مسایل اصولی، ابزاری برای فهم فقه است. بنابراین محل بحث از آن علم اصول است و کاربرد آن برای مجتهد می‌باشد نه مقلد. ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر تفاوت مسائلی اصولی با فقه این است که مسائلی اصولی فقط برای مجتهد نافع است ولی مسایل فقهی هم برای مجتهد و هم برای مقلد نافع است، استصحاب هم از همین ویژگی برخوردار است که برای مجتهد و مقلد هر دو نافع است پس چرا استصحاب را از مسایل اصولی بیان کرده‌اید؟ در جواب می‌گوییم: اتفاقاً این مسأله مورد اختلاف است و بعضی از بزرگان استصحاب را از مسایل فقهی می‌دانند و تصریح کرده‌اند که اگر آن را در مسایل اصول بیان کرده‌اند از باب تبعیت از مشهور است نه این که آن را مسأله اصولی بدانند.
- ۲- قواعد فقه، دلیل اجتهادی است و اصول عملیه، دلیل فقهاتی است.

## دلیل اجتهادی

گاهی موضوع احکام، عنوان واقعی افعال و اشیاست، مانند نماز، روزه و حج که به عنوان واقعی خود موجب هستند یا بیع صلح و اجاره که عنوان واقعی آنها موضوع حکم صحت و لزوم است

بنابراین نماز به عنوان نماز واجب بوده و بیع به عنوان بیع صحیح و لازم خواهد بود، این قبیل احکام را احکام واقعی و دلیل اثبات کننده آنها را دلیل اجتهادی می‌گویند. پس دلیل اجتهادی، دلیلی است که مفاد آن بیان حکم واقعی ثابت بر عناوین واقعی اشیاست (مظفر، محمد رضا، اصول فقه ۳/۱).

### دلیل فقهاتی

گاهی اشیاء و یا افعال نه به عنوان واقعی خود بلکه به عنوان شیء و یا فعل مجهول الحکم، متعلق احکام و به اصطلاح موضوع حکم قرار می‌گیرند، برای مثال هر گاه ندانیم چیزی به واقع پاک است یا نجس یا عملی جایز است یا ممنوع آن شیء و یا آن عمل نه به عنوان واقعی خود بلکه به آن سبب که مجهول الحکم هستند موضوع احکام طهارت و رخصت قرار می‌گیرند، فرض کنید اگر در منابع شرعی حکم کشیدن سیگار یافت نشود و ندانیم آیا استعمال سیگار در شرع جایز است یا ممنوع به موجب اصل برائت سیگار به عنوان یک موضوع مجهول الحکم جایز خواهد بود هم چنین اگر ندانیم الکل صنعتی، نجس است یا پاک به موجب قاعده طهارت این موضع محکوم به طهارت است ملاحظه می‌شود که در این موارد کشیدن سیگار به عنوان کشیدن سیگار و الکل صنعتی به عنوان الکل صنعتی موضوع جواز و طهارت قرار نگرفته‌اند بلکه به عنوان اشیاء مجهول الحکم متعلق احکام مزبور شده‌اند این دسته از احکام را احکام ظاهری و دلیل اثبات کننده آنها را دلیل فقهاتی می‌گویند (همان، ص ۳).

۳- مرتبه اصول عملیه متأخره از قواعد فقه است (توضیح این مطلب در صفحه‌های قبل گذشت).

۴- اصول عملیه، خلأ ناشی از عدم کفایت یا سکوت دلایل موجود در منافع فقه را جبران می‌کند به بیان دیگر اصول عملیه خلأ منطقه الفراغ را پر می‌کند. شهید صدر در کتاب «اقتصاد نا» در بحثی تحت همین عنوان می‌فرمایند، مباحث تشریحی دارای دو جنبه است؛

۱- آن مطالبی که از طرف اسلام به طور قطع و روشن بیان شده است و قابل تفسیر و تبدیل

نیست.

۲- مطالبی که اسلام آنها را مهمل قرار داده که پر کردن جالی خالی آن را به دست دولت اسلامی نهاده است که بر اساس اهداف کلی و مقتضات زمان آنها را حل نماید.

البته مراد از «منطقه الفراغ» نسبت به نصوص و متون تشریحی اسلام است نه نسبت به عالم واقع چون به طور مسلم هر واقع ای عندا... حکمی دارد، اما همه این احکام در منابع موجود ذکر نشده است. نکته دیگر آن که «منطقه الفراغ» نسبت به زمان پیامبر اکرم ﷺ برای ما حاصل می‌شود نه این که در زمان خود حضرت هم جای بعضی احکام خالی بوده باشد بلکه ایشان با توجه به مسائلی مورد نیاز زمان خود هیچ حکمی را بدون بیان نگذاشته‌اند اما نه آن که همه‌ی مسایل و احکامی را که ایشان نیز بیان فرموده‌اند از جنبه نبوت و رسالت بوده است بلکه از آن جایی که ولی امر و حاکم اسلامی بوده‌اند طبق مسایل و ضرورت‌های زمان، احکامی را در مورد مسایل مختلف صادر فرموده و این دلیل بر تضاد احکام نیست (صدر، محمدباقر: اقتصادنا، ص ۳۷۸).

## منابع و مأخذ

- ۱- آشتیانی، میرزا محمدحسن: بحوالفوائد فی شرح الفرائد.
- ۲- اعتمادی، مصطفی: شرح الرسائل، قم، ناشر علامه، زمستان ۱۳۶۷.
- ۳- انصاری، مرتضی: فوائد الاصول (رسائل)، ناشر مکتبه، المصطفوی قم، چاپ ربیع المولود، ۱۴۱۱.
- ۴- جزائری مروج، سید محمدجعفر: منتهی الدرایه فی توضیح الکفایه، قم، ناشر مطبعه الخيام، ۱۴۰۳.
- ۵- حسینی یزدی فیروزآبادی، سید مرتضی: عنایه الاصول فی شرح کفایه الاصول، قم، انتشارات فیروزآبادی، ۱۳۶۸.
- ۶- حکیم، محمدتقی: الاصول العامه للفقّه المقارن، ناشر دارالاندلس، ۱۳۸۳.
- ۷- حیدری، علی‌نقی: ترجمه اصول الاستنباط، مترجمان: عباس زراعت و حمید مسجدسرائی، تهران، نشر فیض، چاپ ۱۳۷۶.
- ۸- خراسانی (آخوند)، محمدکاظم: کفایه الاصول، قم، ناشر دارالحکمه، ذوالعقد ۱۴۱۳ هـ.
- ۹- صدر، محمدباقر: مکتبه النجاح، تهران، ۱۳۵۹ هـ.
- ۱۰- صدر، محمدباقر: المعالم الحدیده للاصول، مکتبه النجاح، تهران، ۱۳۵۹ هـ.
- ۱۱- فیض، علیرضا: مبادی فقه و اصول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ هـ.
- ۱۲- محقق داماد، سید مصطفی: قواعد فقه، تهران نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت) چاپ ۱۳۷۶.
- ۱۳- مظفر، محمدرضا: اصول فقه، ترجمه و شرح احمد امینی نجفی، قم نشر مرتضی، چاپ ۱۳۶۸.
- ۱۴- مکارم شیرازی، ناصر: القواعد الفقهیة، قم انتشارات امیرالمؤمنین، ۱۴۱۱ هـ.ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



ثروء شكاو علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی